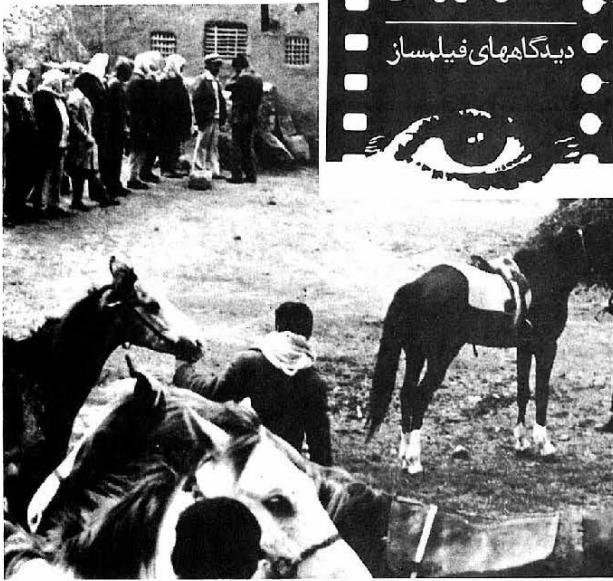


معارضه حبس ورهاي

جہانبخش نورا بی



Yol / The Way

می خورد، باید قدر آسایش خود را در کنج زندان ایمروالی بداند. هیاهوی نشاطانگیز مرغان دریایی فاصله زیادی با نغیر کرکسها ندارد.

* در دولتِ فارسی، صحنه‌های مربوط به مولود و سنتهاهی دیگری از فیلم کم و بیش حذف و دلخواه شده. از این‌پروژه، نقد خود را بر پایه نسخهٔ اصلی راه قرار داده‌ام.



گونی که مدتی به تصورات رقیقه، خارج از داخل رنگ و بوسی بخشد.

یکی از نویسندهای مجله، تازه از سفر فرنگ برگشته و کوچکه راری از مصاحبه با فلسفه‌سازان تجدهد و ستم شد "پهماره" داشت. او در نظر ازی این کوئاته که دریاره، فیلم‌های دیده شده و دیده شده اموزار گردید، درین مرور گفت:

فیلم، فیلم خوبی نبود: فقط کارگردانش سیاه-پوست بود. نیز اینکه رنگ بوسٹ کارگردانش تنهای امیاری فیلم می‌تواند باشد. واین دیدگاه این است که انسانهای از خارج دیکت و پولواده شده اند. اگر خارج را کشورهای صاحب بیننما و فرهنگ بدینهیم و داخل را کشورهای جهان سوم با رو به رو شدن با سمهه این سینما و هنرها گذرانند. هرازدگانی که فیلمی، کتابی، آدمی داخلی را در خارج علم می‌کنند. در حد دوقلوهای بهم جنسیده، سماونی از طبقه شک است. سوش دست نوارش می‌گذند. عکس و تفصیلات جاب می‌گذند. بر معمصوت و ظالم رفته آه می‌کنند و بر طالمن لعنت می‌فرستند. کارت افاقت و اجازه "کار" و گاهکه این مالی از اعماق های دوران مکاتبی را دارد. تغافل افتخارش در محل "طل" و "ساید یک فیلم پرزرگ" هم باز شاید سپریزه نباشد. وجدان غافله شده ناقم از داشته باشد. روی مینهای تغارقات و سویغاتم به بدبادران رنگ‌های اقلایی نون گوگ و ماهیهای عرفانی پیشنهادی خارجی‌ها در فیلم‌های داخلی ها تکریدم. اثر هنری درونی داخلی در درجه‌هه اول ارزش و احترام را باید بتوانند در چیزهای جو حبیب همین داخل بیندازند.

متر خارجی، هم بر قائم داخلی تزاری نیست. اینکه این کارگردان ایرانی برای این میزگوشی.

بهزاد رحیمیان

آدم‌های داخلی هرچه سوزن‌کاتر و ملودرام‌تر،
بیشتر مرگ روز درم می‌کند اتفاق بسیار نادر است. حتی اسامی غیرقابل تلفظ این
داخلی‌ها همچنانی هستند: رجایر جان و حکم و زاک خوارک
خوبی برای روپردازی‌های از نوع "شب‌های
عربی" (و هزار و پیش) هستند. مثل باماز

بسیار مانع آنها اتفاق می‌افتد، می‌تواند سوای عامل نظر، توجیه‌کنندهٔ نوعی اچار در گذشته شدن زست به روگیری باشد. مجدد، سرافراکندهٔ به ریسین از اخبار خاطر روشی را که از مراث ملأتی داشت، می‌نویسد: «در زندگی چیزهایی وجود دارد که توضیحش مشکل است. فهم این چیزها خلیلی سختتر است، ما مجبور ای این کار تدمیم». عرب نیز فرقه‌ای را این مفهوم را در کار سیاهی خادار مزت ترکیه و سوریه از در

پکی از بستگانش می‌شود: «جون نمی‌توانی وضع خودت را شرح دهی، کسی بیست که پیغمد چد جال و پرور داری.» از همان ابتدای که عرب را در زندان می‌بینیم، مشق روشنوش است. چندرهای دلگشایی کردستان، با فلاش یک سواری اور او بدور جلوه می‌کند. به این دلیل در پرگشتن به زندان در این آغاز مرخصی تردیدی ندارد و قضش را قبل از جدا شدن از محمد با او در میان می‌گذرد. کردستان و طبیعت شنیدن و خوار آن برای عمر در حد یک دیر قدر و اهمیت دارد. در دنیا چرک و بلاده اسارت، تنها خاطرهٔ زیبایی‌های شفاف بیانی و آزادی پروردگرانهٔ کردستان است که به او این داراًش می‌دهد. (در یک نما، پس از بازگشت به روسیان، حالت نشستن عمر و دراز کشیدن وقتانش در غفاران، ترکیب پندتی دلاریان یک تابلو شنیدنی‌ترین کار را پیدا می‌کند.) وقتی از انبویان پیاده می‌شود و مشتاقانه با برخاک زاد بیوش می‌گذارد، داشتی از گل زرد سپستقالی و آبی. اما دریزی نمی‌باشد که صفتی گلوهایی که در ده شلکی می‌شود، بر چهرهٔ شادی نوچافتهٔ او می‌اندازد. دهنده در محاصهٔ زاندارهایی است که همراه چاقچاقان کرد آمدانه و هیچ شی نیست بسته که مدعای شیرازی اجازهٔ داده خواب را به مرد پسرست. سنت، سایهٔ سنتگین خود را بر سر عمر ابودر، دایرهٔ دیگری از عمارهٔ حسین و رهایی. بنا بر سرم نیاکان، یا بدای با زن پرادر و دست که چند بچه در آزویگی کند، اما در این فاصله دل به کلیه بارهایه است - عشقی که درست در چند خلاصهٔ انداده. اگر امنیه، میار خانواده و عشق سرگردان است، عمر هم این فرمان دل و سنت، که هر دو حوتت دارند متعلق مانده. درماندگی اش را یا بدینجوانی حل کند. از هر دو دست می‌شود و با دلی غبای سوار بر سر پنهان کوhestan می‌زند.

یوسف هم با سید و محمد و مولود و عصیان می‌مرخصی کری و رود: «اما برگ مرخصی این را حواس پرتی گم کند و او را مشخص شد و عصیان و پریش و جو از مسلوون زندان بارادستگاه نگذاری دارد. یک قنای دارد که مولود می‌خواهد آن را به زن لیلای بددهد. دیار از دستگاه از پشت شیشه به میانگاههای که چند بزندانه روی سیمه خاردار شسته‌اند، صدای قدمرو و تعرین ظایمیان فرار می‌کنند: اینها یکی از آنها می‌ماند. تختیل، روش است یوسف می‌ماند و یقین خوار یخوش آزادی، تنفس می‌کنند. سیمای غمای بوسف در اینجا سیمای زندانی دیگری شاهست که می‌باشد که وقتی عده‌ای زندان را مرخصی کری و رود با حسره از پشت میله‌ها به آنها می‌گردند و مدعای اینها را روی چهره‌اش شنیده می‌شود. بازداش دریابی

سازند، نهی گزد: خطری که در خانه پدرزن انتظار حجد را می‌کشد در سایه شوم تابوتی که روی شانه مردم در خیابان روان است نسود پیدا نمک و دود اگرزوش ماسن و ادار سک، سفیدی برف را، که بعداً تجلیگاه درام عشق زینت و سبد علی می‌شود، می‌آید. در این میان، بازی طبیعی بارگان که فیلم‌ساز امکان می‌دهد واقعگرایی خیری شemmehای مستند از زندگی روزمره، مردم را با واقعگرایی داستان و

پارها، بی‌گناه‌هایی و سکنهای، جوش
بدهد و پیکاره گند. تمشل‌ها و نیادهای فامیل
نیز در این جاچوپ مخوبی جای‌آمدند، زیرا
بطور کلی ماهیتی آشنا و محفوظ‌کارانه داردند و
اغلب بعوانون غاملی ممکن برای توصیه و تقویت
فقارهای انسانی برخود است. استفاده از مرغان در ریاضی
و گیوترازن در حد شناخته‌های آزادی و پرواز مرغ
جان او را کلید هشکان، اسوسونون های غنایی از
تاخت اسب‌واران در مرغوار، فلاش بکهای
وصوی و صوری و طینی هایی حاطران
تستیکهای آزمودهای هستند، اما گونی با
هراتر و سلیمانی آنها بر مرغه دارد و شاید
(با) توجه به شایری‌که در آن ساخته شده
و نقش اسلامی موتافاز نا خدی، مخصوص
در دورود صدا (مانند استفاده‌که عظمه‌آبر و
دماشک از فرش و یوسپیا و صدای تزرف و سوت
رنگار) ناجار به عنوان کار بوده، هرچند که ترکیب
بندهای فکر شده و زیبای در سیسیاری از نیاعا کم
نیست و قطعاً این لحاظ مدینون اردوگان
انگین، فلیصلدار، و شرف‌گوران است.
موستان در دسته‌های راه، کلینکنیت مناسب را
برای قصه‌ای که ترکیبی از چند داستان فرعی
است دراهم و رهایی و بمزله وین و مایه فلم - جلد
حسن و رهایی همه آنها را درهم بافت است، منحوی شترک
ماجرای هر شخصیت، بازتابی از وضعیت
شخصیت‌هایی که گردید را در خود دارد و تویی همه
آنها بگردانید یک تسبیح بزرگ، برای شنوند،
محمد و همسرش اینه، از کی لحاظه زیست
شاфт دارند. هر دوی آنها گاهه‌گاردن و باید
محازات شودند. محمد، موجود ضعیف‌النفسی
که است هر واسدین و فرار در هماری سرت
جوهارقروهشی، برادرزشن را بگشتن داده.
صفق نفس او در قطار، هنگاهی را که دری خلاوت
کردن با زنش در توتال، گیر می‌افتد و کارش به
رسوایی می‌کند (مکنی فعیف از فحشه و
رسوایی زینت) یک بار دیگر بروز می‌کند. اما
هین مرد، با اغترابه صادقه‌های گاهه
جوهارزدنگی، غریب، گونه‌ای شوهر و سعادت از
خد نشان می‌دهد، زیرا دنیان دروغ‌گویی وجود
دارد و می‌داند سخن راست می‌تواند را برایش
گران تمام شود. اینه در نهادهای که بزدنان
برای محمد فرقه‌ای که گوید میان و باستگی به
خانواده و عشق به شوهر و پجه‌هایش می‌گذرد.
ماده، و این جلوهای از همان وعده سیدعلی
است که به محمد می‌گوید میان انسان‌ها محبت و
نفرت به زینت بلا تکلیف است. همانگونه که
سید در برتو عشق و مهربوری زنش را (یا بخشش)،
امینه زین از گاهه شوهرش می‌گذارد (وقتی بدر
خش اینه به مدد سیمی بزند، ارتعاش درد
را در چهاره امینه بی‌پیتم، گویی که سیلی
استقبیما به او خورد). عاشقانه ناکام محمد و
امینه در قطار، کم پس از گیری از دیار بکر

و ترددانه زینت را نمی‌توان به ذات خود
سبت داد. وقتی عزیز تیر می‌خورد و به زمین
گفت، گونیکه اگر کسی به این روش و به این
از دشتن رها می‌شود و در کار باشی او که
انگشت از چون جو رواب پارماز می‌بروند زده، می‌افتد
که می‌توان فقر و جنابات
زمیوهای اجتماعی و فرهنگی شکل گیر
شخصیت‌ها و رفتار آدمها را بیامار گونی به
ترتیب با فخریت و بارگذاری و با گفتگو
تائید کند که جوزوار پاره ابودره و مکله
که بر ختن آن‌آور شنیدن، نفاذ
گونی را درباره جرم او بمنوان یک "فاجعه‌چیز"
شان می‌داند. سا این دهد، کارگردان
ترسم نیامده‌اند و شوریدگی‌های جاس
دچار سلطنه بینی و اخ و ترشوی نمی‌گردند
گاه و بیگانه فیلم را با شعر طبعی
دید و دقت در جزئیات اعمال و حرکات آد
دچار شترمی کند و سریاگاهی فرار می‌گیرند
که تصادفاً جلوی دوری می‌گیرند
می‌توانند مایه اصلی کار را زفرت و نیروند
کنگاو و دلسوزانه "بلار گونی" لحظه‌ای از آنان
غافل نمایند. جوهاری که در سراسر فیلم،
اینجا و آنجا، بستم و می‌بنایه و آواره می‌شود،
بعد نیست که با کمی بر سال و سر از زندان‌ها در
راه پدران خود را روشن و سر از زندان‌ها در
پیارند. از همین روز، سکوت میلساز درباره:
حجم سیدلیه، مولود، عیون... از نظر منطق
شخصیت پردازی، استثنای اینجا نمی‌کند. بقی
اما را محیط قاره‌آزاد و تمصربزده دارد که
نشنا: تمام می‌رسومانی هاست و هم نیست هر
کس به جه روحی روانه زندان می‌شود.
بلار گونی، این نکته را با اعقابی بیواسطه
از محله‌ای طلغ قفترشین برجسته می‌کند.
در دیواری، بجهه‌ای و نزدیک چهار پنج ساله‌ای
را می‌بینیم که درهم یا ولند، دادی کی نکند،
سیگار می‌کشند. این صنعتها کاملاً مستند است
و گویی با درورین مخفی گرفته دندانهای
هواپیما روى این ناظر توانای دندنه می‌گردند
ظرفیت و هشدارهای دندنه می‌آورد. در
جنین زینهای است که درزدی عزیز، برادر امینه،

محصول هشتگر ترک و ایرانی

وقتی اعلام می شود که در جشنواره، پنجم فیلم ساخته شده بازگشایی می تواند در راه راهنمای سینما خود را به آب و آتش می راند زیرا راه را سینند و سیاره ای عالم خوشیده ساخته اکران است که راه اصلی را می سینند و به زبان خود سلام کوئی توصیف این راه را می نمی شوند.

باشد امدادی این فیلم مجموعه ای که نظری از کاربردهای فیلم و زیبایی شناختی در سینمات است. میتوتر آنکه هسته ایده فیلم بقدیع شفاف و کنترل شده احاجم باقیه دارد که عناشاکر شاعره و خواج را بودن دستگاهها را نهادن لیل در ایران را مورد تردید قرار می دارد. صدای خمیراءههای در آن سکوت شانه، صدای هاهاهی شورها، صدای پیکاچوخت و مویر قطارها و آن لمحههای جاذبوی گذشت امدادی را همراهی می کند.

با این اوضاع می شود گفت نسخهای این فیلم که در جشنواره پنجم شناخته شده اند، امثالت خود را محظوظ کرده بود. ولی زمانی که قرار می شود این فیلم بر پرده سینماهای شبان داده شود، هنرمندان دیگری از راه می رسد و راه را از پارسازی می کنند.

پنجم فیلم است. بعنوان برخاسته ایرانی، یکی از این هنرمندان بودند.

شده خارجی را فقط در سینما شان داشته اند. این فیلم اینکه راه جال خود را هم دارد و جشنوارههای خارج از مرز و نه فلیم که گویند شریف گورک و پارشتن با آن و معنی که می داشته اند.

اما اگر قرار است یک فیلم خوب و انتخ شده خارجی را فقط در سینما شان داشته باشند، البته خارجی خوش اخراج خود را هم دارد و تماشاگران خاص می بینند شک و ترجیحاً می دستخورده و بدون حضور هنرمندان ایرانی می سینند؛ تشارک این شاید وقت آن رسیده با که جداول سکی از این سه سینما این فیلم بعرابران اعلیٰ و بدون دخالت هنرمندان ایرانی ای باشی بدهد، تماشاگران متناظر اگاه ایرانی از نزدیک یا اکثر خالقی و دخورده ارتقا برقرار کند.